

یادداشت‌هایی درباره بحران مالی - ۱ و ۲، تا اوراق قرضه راهی نیست

بهمن شفیق

یکشنبه هفتم مهر ۱۳۸۷

کارگران آماده باشید. بورژوازی برای گدایی به در خانه شما می آید.

بحران مالی آمریکا تا همین امروز نه تنها بنیانهای ایدئولوژیک سرمایه داری را به لرزه انداخته است، بلکه همچنین به تغییراتی عمیق در ساختار سرمایه داری نیز منجر شده است. در میان اخبار روزهای اخیر خبری نیز آمده بود مبنی بر این که بزرگترین دو بانک سرمایه گذاری آمریکا، مورگان استانلی و گلدمن زاکس، با تغییر ساختار خود و تبدیل رسمی این دو مؤسسه به بانکهای تجاری، موقعیت ویژه خود به عنوان بانکهای سرمایه گذاری را رسماً کنار گذاشتند. این خبری است ظاهراً فاقد اهمیت ویژه. پشت این تصمیم اما یک تغییر پایه ای در مناسبات بین فراکسیونهای مختلف سرمایه از یک سو و در مناسبات بین سرمایه و کار از سوی دیگر پنهان شده است. کمی نزدیکتر به ماجرا نگاه کنیم. گلدمن زاکس و مورگان استانلی همراه با مریل لینچ بزرگترین بانکهای سرمایه گذاری آمریکا در دو دهه اخیر را شکل میدادند. عرصه فعالیت این بانکها اساساً به سرمایه گذاری در بازارهای بورس اختصاص داشت. در کنار آن همچنین تأمین سرمایه برای مؤسسات تولیدی و بیمه ها بخش دیگری از فعالیت این بانکها را به خود اختصاص میداد. اما در همین بخشها نیز اساساً آماده سازی مؤسسات برای ورود به بازار بورس دستورکار این بانکها را تشکیل میداد. این مؤسسات سه گانه گل سرسبد سرمایه آمریکایی و سلطان مطلق بازارهای بورس در آمریکا و کل جهان بودند. خیل دهها هزار نفری یابی های کارشناس بورس این مؤسسات نبض امور مالی در بازارهای اصلی جهان را در دست داشتند. کافی بود که یک کارشناس مریل لینچ در یک کافه مانهاتان هنگام نوشیدن قهوه نارضایتی خود را از بهره سهام دایملر بنز و کرایسلر و فورد و وال مارت به رفیق بغل دستی اش حالی کند تا صبح روز بعد سهام این شرکتها حداقل ۵ درصد تنزل کند. سه روز بعد کارشناسی از گلدمن زاکس خلاف آن را اعلام میکرد تا موجی از خرید سهام مربوطه راه بیفتد و آن سهام هم باز ۵ درصد یا بیشتر رشد کند. در این سه روز صدها هزار سهامدار جزء میلیونها و میلیاردها دلار از دست میدادند و سهامداران عمده هم متقابلاً همین میلیونها و میلیاردها را به دست می آوردند. این روال تمام دهه نود و سالهای آغازین قرن حاضر بود.

امروز مریل لینچ ورشکست شده است و مورگان استانلی و گلدمن زاکس هم رسماً تبدیل به بانک تجاری شده اند. این تغییر در زبان علمای وال استریت به عنوان گرایش به یونیورسال بانکینگ universal banking قلمداد میشود. علما و کارشناسان وال استریت به تفصیل از این سخن به میان می آورند که در سالهای گذشته به "مشتریان خصوصی" کم توجهی شده است و بانکها باید از این پس به این مشتریان خصوصی بیشتر توجه کنند. این فقط در آمریکا نیست. در جاهای دیگر هم همین است. در آلمان دو بانک کمترتربانک و در سندر بانک مدتی قبل ادغام شدند تا از جمله بتوانند شبکه قدرتمندی از شعبه های بانکی برای رسیدگی به "مشتریان خصوصی" راره ببندازند. مدت کوتاهی بعد بزرگترین بانک

آلمانی، دویچه بانک، بیش از سی درصد سهام پست بانک را خرید. دویچه بانک در آلمان کم یا بیش همان نقشی را بازی میکرد که گلدمن زاکس و مورگان استانلی در آمریکا. سالهای سال برای دویچه بانک "مشتری خصوصی" ارزشی نداشت. حالا همین بانک به مشتریان پست بانک چشم دوخته است. اما این مشتریان کیانند و حکمت این توجه چیست؟

مشتریان خصوصی مردم عادی کوچک و بازاریان و کارگران و کارمندان جزء اند. آنهایی هستند که در صف طولانی اداره پست و بقالی ها و مطبوعاتی های نماینده پست می ایستند تا برگه حواله آب و برق خود را تحویل دهند. حالا همین مشتریان برای بانکهایی که سالهای دراز به کار سرمایه گذاری در بورس مشغول بودند رو آورده اند. حکمت اقدام مورگان استانلی و گلدمن زاکس هم در همین است. کنار گذاشتن پرستیژ "Investment Banking" و رو آوردن به "Universal Banking" چیزی غیر از این نیست که در زمان ترکیدن حسابهای مجازی سرمایه گذاری و بورس بازی ها ی پرسود، باید پا را به روی زمین واقعی قرارداد و این زمین واقعی هم چیزی نیست جز درآمد ناچیز اما ماهانه و منظم میلیونها کارگرو زحمتکش. سود این کار ممکن است زیاد نباشد، اما آن پایه مادی واقعی را در اختیار این غولهای عظیمی قرار میدهد که کله و شکم گنده آنان برپاهای مجازی بورس قرار داشت. حالا درآمد طبقه کارگر قرار است به پاهای واقعی آنان بدل شود تا آن شکم باز هم گنده تر شود. این راز زمینی آن گنده گوییهای "Universal Banking" و امثالهم است.

این کار برای بانکهایی که تا به امروز وانمود می کردند فرای هر دولتی قرار دارند، یک حسن دیگر هم دارد. با تبدیل شدن به یک بانک تجاری معمولی و پرداختن به جزئیات حواله آب و برق کارگران، این بانکها از نظر حقوقی به طور دوفاکتو تحت پوشش حمایت بانکهای مرکزی قرار میگیرند. در آلمان بوندس بانک و در آمریکا فدرال رزرو. هر وقت که مشکلی در تأمین سرمایه پیش آمد، بانک مرکزی میتواند به طور کاملاً قانونی به دادشان برسد. این سلب اختیار ظاهراً داوطلبانه از خود در عین حال خاصیت دیگری هم برای این مؤسسات دارد. در همه کشورهای اصلی سرمایه داری غرب برای سپرده های "کوچک" مردم به بانکها تضمین دولتی وجود دارد. یعنی حتی در صورت ورشکستگی بانک، سپرده هایی تا مبلغی در حدود ۱۰۰ هزار یورو - با تفاوتهایی در این یا آن کشور - از جانب دولت تضمین شده اند و از بین نروند. این تضمین دولتی عامل اطمینان بخشی برای توده های مردم طبقه متوسط به پایین است که اندوخته های ناچیز خود را به جای کار انداختن در بازارهای بورس، به حسابهای پس انداز همین بانکهای معمولی سرکوجه بسپرنند. حکمت آن تغییرات هم همین است. سلاطین بورس درواری همه معاملات میلیاردی، کیف پول کوچک کارگران را به مثابه لنگری مطمئن برای عبور از این دوران طوفانی کشف کرده اند. با این کار یک تیرو دو نشان میزنند. هم به این منبع درآمد مطمئن دست می یابند و هم از پوشش حمایتی گسترده تری برخوردار می شوند.

هیچ دقت کرده اید که بهره بانکی به حسابهای پس انداز با مبلغ کوچک در ماههای اخیر به طور محسوسی بالا رفته است؟ کسانی که تا دو سال قبل دو و سه درصد بهره را هم تنها به سپرده های مدت دار سه ساله و پنج ساله میپرداختند، حالا بهره های پنج درصدی بدون شرط زمانی پرداخت می کنند. بورژوازی کیسه پول مردم کوچک را نشانه گرفته است.

در تلویزیونهای آلمان مدتی است که تبلیغات خرید اوراق بهادار دولتی پخش میشود. تا اوراق قرضه ملی راه زیادی نمانده است. این تغییرات در ساختار نظام بانکی، انعکاس تغییراتی عمیق تر در ساختارهای اقتصادی و رابطه بین شاخه های مختلف سرمایه از یک سو و رابطه بین کار و سرمایه از سوی دیگر است که پرداختن به آنها موضوع یادداشتهای بعدی است. تا همینجا اما باید گفت: کارگران حواستان باشد.

یادداشت‌هایی درباره بحران مالی - ۱ این پاندول باز هم خواهد چرخید

اختصاص بیش از ۷۰۰ میلیارد دلار از طرف دولت آمریکا برای تحت پوشش گرفتن وام‌های بدون پشتوانه بانکها و شرکت‌های بیمه آمریکایی، متعاقب بودجه‌های کلان دیگری که در هفته‌ها و ماه‌های اخیر برای نجات مؤسسات در حال ورشکستگی از طرف بانک‌های مرکزی کشورهای بزرگ صنعتی به بازار پمپ شد، پوچی همه تبلیغات کرکننده بازار آزادی دو دهه اخیر را یکبارہ برملا کرد. درست در روزی که دولت آمریکا بزرگترین دخالت دولتی در اقتصاد، پس از بحران دهه سی را اعلام کرد، قیمت سهام بورس در همه بورس‌های اصلی غرب جهشی صعودی را نشان داد. دقیقاً همان کسانی که در تمام سی سال اخیر به لشگرکشی صلیبی علیه دخالت دولت در اقتصاد و علیه "دولت بیمار" مشغول بودند و هنوز هم کوچکترین برنامه رفاهی هر دولتی را به عنوان تجاوز به حریم آزادی بازار لعن و نفرین می‌کنند، با روی گشاده به استقبال دخالت دولت در اقتصاد رفتند. حتی استخوان خرد کرده‌های "نئولیبرالی" از قبیل صدر اعظم آلمان به انتقاد از این پرداختند که چرا دولت آمریکا برای این دخالتگری تعال بیش از حد به خرج داده و زودتر از اینها وارد عمل نشده است. خلاصه این که دست غیب بازار آزاد که قرار بود همه چیز را روبراه کند، حالا خود از تبلیغات مدیایی غیب شده است. دولت که در تمام سال‌های ترک تازی نئولیبرالیستی و گلوبالیزاسیونی به عنوان نهادی بی قدرت و بی خاصیت که تنها وظیفه اجرای اوامر بازار را بر عهده دارد، قلمداد میشد، یکبارہ به عنوان ناجی، به عنوان تنظیم کننده و به عنوان هدایت کننده تحولات اقتصادی عروج کرده است. پاندول ایدئولوژیک سرمایه از طرف بازار به طرف دولت نوسان کرده است.

عاقبت بحران مالی حاضر در بازارهای آمریکا و بازارهای پیوسته و وابسته بدان هر چه باشد، در یک نکته نباید تردید باشد. دوران آینده شاهد رشد دولتگرایی خواهد بود و برای طبقه کارگر سوسیالیست این جنبه ایدئولوژیک تحول از اهمیتی کمتر از نتایج خود بحران برخوردار نیست. دولتگرایی بورژوازی توانسته است یک بار در قالب فاشیسم و نازیسم و سپس در قالب دولت رفاه سوسیال دمکراتیک، مانع انقلاب کارگری شود و سرمایه داری را از زوال نجات دهد. این بار نیز دولتگرایی همین رسالت را بر عهده خواهد گرفت. تشخیص این نکته برای کارگران سوسیالیست حائز اهمیت حیاتی است که دولتگرایی نه دوست کارگران بلکه گرگی در لباس میش است. طبقه کارگر جهانی از دولتگرایی بورژوازی کمتر از بازارگرایی آن صدمه نخورده است. دولتگرایی عصایی است که بورژوازی هر بار که قادر به راه رفتن نباشد به دست میگیرد. چه در دوران کودکی و چه در دوران احتضار و بیماری. هر آن که طبقه سرمایه دار به یمن حمایت‌های دولت احساس قدرت کند، این عصا را کنار خواهد انداخت و باز به یاد "دست غیب" بازار خواهد افتاد. تاریخ صد سال اخیر سرمایه داری، تاریخ نوسان بین این دو قطب است. این پاندول امروز دوباره به سمت دولت نوسان کرده است تا در فرصتی نه چندان دیر دوباره به تقدیس بازار آزاد پردازد.

مشکل مبارزه سوسیالیستی کارگران در این است که دولتگرایی همواره از ظرفیت بالاتری در به بیراهه کشاندن مبارزات طبقه کارگر برخوردار بوده است تا کیش بازار آزاد. امری که به یاری سوسیالیسم ارتجاعی دولتگرا همواره تسهیل شده است. استقلال طبقه کارگر امروز یک بار دیگر و شاید بیش از تمام سه دهه اخیر در گرو حفظ هشیاری در قبال دولتگرایی در حال عروج است. این دولتگرایی نه تنها شایسته هیچگونه حمایتی نیست، بلکه بندی اضافه خواهد بود بر تمام بندهای امروز. برای کارگران یک و فقط یک شاخص تعیین کننده سیاست آنان میتواند باشد و آن هم بهبود وضعیت عمومی طبقه کارگر. چه از نظر معیشتی و چه از نظر امکان آزادانه تشکل یابی در تمام سطوح. با دولت یا بی دولت فرقی نمیکند.

بهمن شفیق

۳ مهر ۸۷ - ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۸